

جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل در قرن بیست و یکم: سناریوهای متصور

دکتر محمد حسن خانی^۱
سجاد طالبی^۲

اگرچه قدرت و جایگاه فدراسیون روسیه در نظام بین‌الملل پس از فروپاشی اتحاد شوروی تقلیل یافت، اما از بدو تولد این بازیگر جدید به عنوان وارث اصلی ابرقدرت بزرگ شرق، تمامی ناظران بین‌المللی منتظر بودند تا دریابند که چگونه جهت‌گیری‌های کلان و سیاست‌های راهبردی این کشور در عرصه روابط بین‌الملل تنظیم خواهد شد. اهمیت این نکته آنجا روشن می‌شود که عضویت دائم اتحاد جماهیر شوروی در شورای امنیت سازمان ملل متحد و اغلب توانمندی‌های هسته‌ای و فضایی آن کشور در اختیار فدراسیون روسیه قرار گرفته و یا به وسیله آن اداره می‌شود و مهم‌تر این که توانمندی‌های عظیم نظامی و سلاح‌های هسته‌ای روسیه هنوز دارای موقعیت تعیین‌کننده در معادلات استراتژیک نظامی جهان است. لذا چگونگی تنظیم راهبردهای روابط بین‌الملل فدراسیون روسیه دارای اهمیتی چشمگیر برای قدرت‌های بزرگ و همسایگان آن است. این مقاله ضمن بررسی رویکردهای اروآتلانتیک‌گرایانه، اوراسیاگرایانه و مرکزگرایانه در سیاست خارجی روسیه به تجزیه و تحلیل هر کدام از آنها پرداخته است و شاخص‌های کلان و معیارهای اصلی انتخاب هر رویکرد و تاثیر آن بر سایر بازیگران نظام بین‌الملل را به بحث می‌گذارد. مقاله در نهایت بر اساس ارزیابی شاخص‌ها و برشمردن فرصت‌ها و چالش‌های هر کدام به تبیین محتمل‌ترین رویکرد که جایگاه فدراسیون روسیه در نظام بین‌الملل در قرن بیست و یکم را تعیین می‌نماید، می‌پردازد.

واژگان کلیدی: فدراسیون روسیه، نظام بین‌الملل، سیاست خارجی و راهبردهای روابط بین‌الملل.

^۱ . عضو هیات علمی و دانشیار روابط بین‌الملل دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع)

^۲ . دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع)

مقدمه

در لحظه‌هایی که پیکره پولادین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شروع به لرزیدن کرد و آن فروپاشی تاریخی رخ داد، همگان منتظر بودند تا ببینند که بازیگر تازه متولد شده چه ویژگی‌هایی خواهد داشت و چه راهبردهایی را در عرصه نظام بین‌الملل در پیش می‌گیرد. به همین دلیل بررسی سیاست خارجی و الگوهای روابط بین‌الملل فدراسیون روسیه از آن روز تاکنون مورد توجه کشورهای قدرتمند، همسایگان، سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای بوده است؛ تا با فهم جهت‌گیری‌های کلان و اصول کلی فدراسیون روسیه در نظام بین‌الملل، امنیت و منافع ملی و همچنین مناسبات خود را در برابر آن تنظیم نمایند.

طبیعی است، بازیگر جدید که وزن سیاسی و قدرت استراتژیک آن در مقایسه با اتحاد شوروی کاهش چشمگیری یافته است در صدد بررسی الگوها و راهبردهای متصور روابط بین‌الملل برآمده تا بر اساس بهترین الگو را متناسب با وضع موجود و بر اساس واقع‌گرایی انتخاب نماید. شاید بتوان ادعا کرد، طی دو دهه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی یکی از دلایلی که موجب شد تا فدراسیون روسیه الگوهای مختلفی را در سیاست خارجی و راهبردهای روابط بین‌الملل تجربه کرده و از روند باثباتی برخوردار نباشد، این بوده است که قدرت در اختیار افراد مختلفی که گرایش‌های سیاسی متفاوتی نیز در عرصه بین‌الملل داشته‌اند و هر کدام در مدت زمان چند سال در اثر کسب قدرت به وسیله گروه سیاسی دیگری مجبور به ترک صحنه سیاسی شده‌اند.

الگوی روابط بین‌الملل فدراسیون روسیه در عمر کوتاه آن ثابت نبوده است و بارها دستخوش تغییر شده و این امر به نوبه خود بر پیچیدگی موضوع افزوده است. در یک بررسی می‌توان شاهد دوره‌های مختلفی بود. جنگ سرد میان شوروی و غرب و نگاه خصمانه آنها به همدیگر و نیز نگاه روسیه به غرب از روی احتیاج و پذیرش تمام اصول آن در سال‌های اولیه پس از فروپاشی شوروی، ملی‌گرایی روسی و سیاست اوراسیاگرایی که با کم‌رنگ شدن جایگاه غرب به خصوص ایالات متحده در راهبرد روابط بین‌المللی فدراسیون روسیه همراه شد؛ نشان از تلاطم دوره‌ای و سرگستگی در راهبردهای بین‌المللی فدراسیون روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دارد. این مطلب بر اهمیت بحث از آینده روابط بین‌الملل فدراسیون روسیه می‌افزاید و این سوال اساسی را مطرح می‌سازد که آیا این تلاطم به یک نظم باثبات و الگوی مشخص منجر خواهد شد؟

در این مقاله سعی می‌شود سه سناریوی محتمل بررسی، تحلیل و ارزیابی شود.

الف) رویکرد اروآتلانتیک گرایانه، هم‌پیمانی استراتژیک با غرب

این رویکرد از سوی طیف غرب‌گرایان در دستگاه سیاست خارجی روسیه ترویج می‌شود و به دنبال تحقق مولفه‌های زیر است:

• توسعه همکاری‌ها در همه ابعاد با غرب (اروپا و امریکا) و بازسازی اقتصاد روسیه به کمک آنها؛

• افزایش تعاملات با اتحادیه اروپا و تبدیل شدن به یک کشور کاملاً اروپایی؛

• عضویت و حضور موثر در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و تغییر رویکرد دشمنی

جنگ سرد؛

• همکاری با ایالات متحده در مسایل راهبردی نظام بین‌الملل بر اساس نظریه برد-برد؛

• همکاری موثر با ناتو و مشارکت در مانورها و ماموریت‌های آن.

از دوران اصلاحات پطر کبیر در روسیه، آرزوی تبدیل شدن به یک کشور پیشرفته مانند کشورهای اروپای غربی همواره در میان نخبگان تحصیلکرده روس وجود داشته است، آنها با مشاهده پیشرفت روزافزون غرب و رفاه مردم آن دیار، خود را در مقایسه با آنان عقب مانده می‌دیدند و در صدد برآمدن اصلاحاتی در کشور انجام دهند تا در حد امکان فاصله خود را با اروپای غربی کمتر کنند در نظر آنان روسیه و اروپای شرقی (حوزه اسلاو) می‌بایست در یک هماهنگی کامل به سمت الگوهای توسعه اروپای غربی حرکت کرده و سراسر اروپا یکسره و یکدست پیشرفته باشد. در کنگره وین که بعد از شکست ناپلئون بناپارت و برای حل مسائل بین‌المللی و تقسیم متصرفات فرانسه در سال 1814 برگزار شد، تزار الکساندر اول امپراتور روسیه در کنار رهبران اتریش، پروس و انگلستان تصمیم‌های اصلی را اتخاذ می‌کردند و بقیه کشورها بیشتر ناظر و مطیع بودند تا این که تصمیم‌گیرنده باشند. (نقیب زاده، 1369: 13-14)

در این دوران حضور اروپایی‌ها در دربار روسیه به قدری زیاد شده بود که در زمان کاترین کبیر زبان فرانسه و آلمانی بیش از روسی متداول بود و بسیاری از شاهزادگان به جای زبان روسی به زبان آلمانی تکلم می‌کردند. در این ایام وصلت‌های زیادی با خاندان مهم اروپایی صورت گرفت و با افزایش روزافزون قدرت روسیه نقش این کشور در اروپا نیز افزایش می‌یافت (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، الف) (293:1388)

این روند در قرن نوزدهم و پس از انقلاب اکتبر 1917 و روی کار آمدن کمونیست‌ها به تیرگی گرایید. در مورد رابطه با غرب در طول دوره حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی، مهم‌ترین پدیده‌ای که می‌توان به آن اشاره کرد، جنگ سرد با بلوک غرب است. اگرچه می‌شود تفاوت‌هایی را میان نحوه حکومت و سیاست‌های اتخاذی از سوی لنین، استالین، خروشچف مشاهده نمود؛ اما استراتژی‌های کلان تمام این دوره تقریباً ثابت است. این استراتژی‌ها که همگی در چهارچوب جنگ سرد با غرب غیرفهم است، شامل رقابت‌های تسلیحاتی، فضایی و اطلاعاتی می‌شد.

اما این اوضاع در زمان گورباچف و بعد در دوران یلتسین دچار تغییر و تحول اساسی گردید. در زمان گورباچف وی با مطرح کردن طرح‌های پرسترویکا و گلاس‌نوست در عمل به سمت الگوها و ارزش‌های غربی گام برداشت گرچه در شعار هرگز این را تایید نمی‌کرد. پرسترویکا که همان اصلاحات اقتصادی گورباچف بود کم‌کم مالکیت خصوصی و تملک بر ابزار تولید را هر چند به شکل محدود مجاز می‌نمود. گلاس‌نوست نیز که جهت توسعه فضای باز سیاسی و بیان عقاید و آرا مردم و آزادی مطبوعات طراحی گردیده بود، مرزها و دیوارها پولادین و بسته اتحاد شوروی سوسیالیستی را در هم می‌نوردید و روند اصلاحات غربی-لیبرالی را سرعت می‌بخشید، اگرچه گورباچف این امور را برای ادامه حرکت اتحاد جماهیر شوروی ضروری می‌دانست و هر گونه روند غربی شدن و کوتاه آمدن در برابر امپریالیسم غرب را به شدت رد می‌کرد. این روند در زمان یلتسین که از زمان تصدی شهرداری مسکو، مشی غرب‌گرایانه وی مشهود بود، سرعت یافت. در دوران پس از استقلال روسیه، طرفداری از اصلاحات شدید غرب‌گرایانه و تمایل برای یکپارچه شدن اقتصاد روسیه در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در ادامه همین گرایش تلقی می‌شود. تلاش‌های کوزیرف و یلتسین می‌توان را نیز در این راستا مورد بررسی قرار داد. (Vera tolz, 1992: 2-4) به زعم نخبگان حاکم بر روسیه که در اطراف بوریس یلتسین جمع شده بودند، پایان جنگ سرد به معنی پایان اختلاف‌های ایدئولوژیک با غرب تعبیر می‌گردید. آنها در سیاست خارجی رفتار ملایم و انطباق‌جویانه‌ای با غرب داشتند، آندره کوزیرف وزیر امور خارجه وقت روسیه در این خصوص چنین می‌گوید: «دوستی با کشورهای ثروتمند و دموکراتیک از هم آغوشی برادرانه با رژیم‌های فقیر و استبدادی بهتر است». (ملچین و پریماکوف، 1379: 259-260)

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد فرصت جدیدی را برای طرفداران گفتمان غرب‌گرایی در روسیه فراهم کرد که برای پیشبرد اصلاحات اقتصادی و ترویج دموکراسی از کشورهای اروپایی کمک بگیرند. آندره کوزیرف وزیر خارجه روسیه در سال‌های بین 1991 تا 1996 به شدت در پی تبدیل روسیه به یک کشور تمام‌عیار اروپایی و هماهنگ با سیاست‌های غرب بود. علاوه بر کوزیرف، یوری یاولینسکی رهبر حزب یابلوکو، ایگور گایدار نخست‌وزیر روسیه در سال‌های 1991 تا 1993، آناتولی چوبایس و بوریس نمتسوف از جمله حامیان اندیشه اروآتلانتیک‌گرایی در سال‌های اخیر بودند که انفعال یلتسین و فقدان استراتژی واقع‌گرایانه در عرصه سیاست خارجی روسیه، شرایط را از هر نظر برای تعقیب این رویکرد به ویژه در سال‌های بین 1991 تا 1996 فراهم کرد. آنها معتقد بودند که روسیه برای اجرای اصلاحات اقتصادی به حسن نیت و حمایت غرب نیازمند است و همگرایی با سیاست‌های غرب به روسیه جایگاه شایسته‌ای در سازمان‌های بین‌المللی می‌دهد. (تقفی عامری، 1379) اولویت اصلی سیاست خارجی روسیه در این دوران عضویت در نهادهای غربی بود، آنها امیدوار بودند با پیوستن به این نهادها زمینه برای همگرایی هر چه بیشتر روسیه با غرب و در نتیجه سرازیر شدن سرمایه و فناوری کشورهای غربی به روسیه و تبدیل این کشور به یک قدرت صنعتی و اقتصادی فراهم شود. رد هرگونه تضاد و تقابل با هنجارهای دموکراتیک غرب و توسعه روابط با آن و عدم درگیری در مسایل آسیای مرکزی و قفقاز، حمایت از سیاست‌های غرب در خاورمیانه و تقویت روابط با رژیم صهیونیستی از دیگر ویژگی‌های این رویکرد است.

کوزیرف در دوران پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی همکاری امریکا و روسیه را یک ضرورت بی‌بدیل و پراهمیت خواند (Kozyrov, 1994:4). کوزیرف روسیه را به هنجارهای سازمان ملل و سازمان امنیت و همکاری اروپا¹ متعهد دانسته و خواستار پذیرش روسیه در گروه هفت کشور صنعتی جهان و تبدیل آن به گروه هشت کشور صنعتی بود. (Kozyrov, 1994: 675) به هر حال یلتسین و رهبران دولت‌های غربی تلاش گسترده‌ای را انجام دادند تا از فرصت تاریخی به دست آمده بهره‌گیرند. در این دوره بایست به رای مثبت روسیه به قطعنامه تحریم سازمان ملل متحد علیه صرب‌ها در بحران بوسنی (29 مه 1992)، موافقت با اقدامات ناتو در بوسنی و توقف فروش موتور موشک به هند با درخواست

¹ Organization of Security and Cooperation in Europe (OSCE)

امریکا اشاره نمود که همگی در راستای منافع غرب بود تا منافع روسیه. (J.Valdez, 1995: 91-92) از طرفی در بعد امنیتی آنها امیدوار بودند که پیمان ناتو همانند پیمان ورشو ماهیت وجودی خود را از دست بدهد و به تدریج حذف گردد و یا روسیه نیز به عنوان یک عضو موثر وارد پیمان شود؛ زیرا روس‌ها می‌دانند که ارتقا همکاری‌ها با ناتو به معنای افزایش همکاری با غرب به عنوان یک مجموعه است. نخستین تلاش دمیتری مدودیف، رئیس جمهور روسیه برای نزدیک شدن به پیمان ناتو در سال 2008 به دلیل وقوع جنگ در گرجستان و دخالت روسیه در اوستیای جنوبی و آبخازیا جهت تضعیف میخائیل ساکاشویلی که هم پیمان غرب و ناتو محسوب می‌شود، با شکست رو به رو گردید. (Magen and Bagno-Moldavsky, 2011: 78) بحث‌های بسیاری در مورد روسیه و سرنوشت تاریخی آن به وجود آمد و شرایط پس از فروپاشی و دشواری‌های سیاسی-اقتصادی این دوران بر میزان توجه به غرب برای رهایی از مشکلات افزوده بود. ولی روند ناامیدی فزاینده به دست آوردن کمک‌های جدی از غرب و به ویژه امریکا در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به تدریج رشد گرایش دیگری را در روسیه تقویت نمود. (کولای، 264:1385)

در حال حاضر فدراسیون روسیه نیز مانند اتحاد شوروی، امریکا را به عنوان یک رقیب جدی و سمبلی برای اتحاد ملت روس در برابر تهدیدها تلقی می‌کند. در این زمینه عوامل گوناگون اعم از برخورد منافع واقعی و تخیلی، رقابت ژئوپلیتیک، حسادت، شعارهای ضد امریکایی و آرزوی بازدید از این کشور و شرکت در موفقیت‌های آن، تمایل ناخودآگاه به تقلید از نظام و شیوه زندگی دولتی امریکا و در عین حال ناسازگاری داخلی با تجربه امریکایی و عدم توانایی استفاده از آن به نفع خود، مشاهده می‌شوند. برای بسیاری از روس‌ها مسئله این بود که چه طور باید به صورت مثبت تضاد بین سیمای اولیه امریکا به عنوان ارض موعود و سرزمین آزادی و واقعیت فعلی یعنی تغییر موازنه نیروها به نفع امریکا را با هم سازش داد. در حالی که روسیه برای آینده جهت گیری‌های مشخصی ندارد و کلیشه‌های ذهنی دوران جنگ سرد را حفظ می‌کند، این مناقشه باعث می‌شود که فدراسیون روسیه دوباره خود را به مرداب رویارویی با امریکا بیندازد. (آ.گ. زادوخین، 238:1384)

مقاله زیبگنیو برژینسکی در مجله امور خارجی¹ در بهار 1994 تحت عنوان "همکاری نارس" بیانگر ظهور واقع‌گرایی جدیدی در امریکا بود. (Brezezinski, 1994) در

¹ Foreign Affairs

همین شماره پاسخ یوری آفاناسیف در مقاله‌ای تحت عنوان "اصلاحات در روسیه پایان یافته است" (Afanasiev, 1994)، درج گردیده بود. واقع‌گرایان الزام‌های ژئوپلیتیک روسیه را مطرح ساخته، رویارویی مجدد آن را با غرب اجتناب‌ناپذیر تلقی کرده بودند. از این دیدگاه با پایان یافتن سیطره مارکسیسم-لنینیسم بر روسیه قدرت طلبی و توسعه‌طلبی آن از میان نرفته است. هر چند آنان تفاوت‌های موجود در جهان امروز با دوران نیکلای دوم و استالین را نیز مطرح می‌سازند. این گروه تلاش اجتناب‌ناپذیر روسیه برای بازیابی موقعیت برتر جهانی خویش را مورد توجه قرار داده و تقابل فزاینده منافع آن را با غرب پیش‌بینی می‌کردند. (Braithwaite, 1994) اگرچه نشست ناتو در لیسبون در سال 2010 گامی رو به جلو برای همکاری روسیه و غرب تلقی می‌شود، اما به نظر نمی‌رسد این اقدام برای تغییر رویکرد غرب به روسیه و همکاری راهبردی آنها کافی باشد و بتواند در عمل تغییری محسوس ایجاد کند. (سوری، 14:1389)

ب) رویکرد اوراسیا‌گرایانه

این رویکرد از سوی گروهی در دستگاه سیاست خارجی روسیه ترویج می‌شود که معتقد می‌باشند روسیه باید به کشورهای شرق و آسیای نقش مهمی در راهبردهای روابط بین‌المللی خود بدهد. مولفه‌های زیر را می‌توان به عنوان عناوین کلی اهداف این رویکرد برشمرد:

- گسترش همکاری با کشورهای حوزه اوراسیا و جلوگیری از نفوذ آمریکا در آنها؛
- ارتقاء جایگاه روسیه در معادلات نظام بین‌الملل و حمایت از کشورهای شرقی و آسیایی؛
- تقویت سازمان همکاری شانگهای و گسترش همکاری با چین و هند؛
- ایجاد هماهنگی در سیاست‌های کشورهای اوراسیایی و مقابله با اقدامات یکجانبه آمریکا.

طرفداران این گفتمان معتقد هستند که روسیه یک کشور آسیایی-اروپایی است و رویکرد یک‌جانبه به سمت اروپا موجب می‌شود بخشی از منافع روسیه که در آسیا قرار دارد نادیده گرفته شود و این کشور بایست در جهت‌گیری آسیایی و اروپایی خود تعادل ایجاد نماید و در کنار توسعه مناسبات با کشورهای اروپایی به کشورهای بزرگ آسیایی نظیر چین،

هند و ژاپن نیز توجه داشته باشد. (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، (الف)، 1388:294) آنها مخالف حمایت یک جانبه از رژیم صهیونیستی هستند و معتقد می‌باشند که روسیه می‌بایست با دوستان سنتی خود در خاورمیانه همکاری نماید (کرمی، 1384:65). یوگنی پریماکوف که پس از برکناری کوزیرف به عنوان وزیر خارجه روسیه انتخاب گردید در عین ملی‌گرایی دارای تمایلات شرق‌گرایی روشنی بود و به عنوان فردی که بر خلاف کوزیرف به سیاست شرق‌گرایی روی خواهد آورد، مشهور گردید. پریماکوف از فروش فناوری نظامی به چین برای برتری آن بر تایوان و دامن زدن به خصومت آن کشور با امریکا و نیز فروش سلاح به سوریه و قبرس حمایت نمود. مخالفت با حضور نظامی امریکا در خلیج فارس و گسترش روابط با ایران، ترغیب شرکت‌های نفتی و گازی روسی برای فعالیت در میادین ایران، تاکید بر ادامه همکاری‌های صلح آمیز هسته‌ای با ایران از دیگر فعالیت‌هایی بود که دیپلماسی روسیه در این دوران انجام داد. این اقدامات برای نشان دادن این موضوع بود که روسیه ابرقدرتی است که با مشکلات موقت رو به رو است، اما سوء استفاده از این موقعیت بسیار کوتاه‌بینانه است.

می‌توان دلایل آن عده از محققان و سیاستمداران روس را پذیرفت که معتقد می‌باشند سیاست خارجی فعلی امریکا تداوم روشن راهبرد ضد شوروی سابق این کشور است. برای اثبات این واقعیت می‌توان به اظهارات عده‌ای از سیاستمداران و کارشناسان سیاسی امریکایی اشاره کرد که با استفاده از دیدگاه‌های پیگیرانه ضد کمونیستی و ضد شوروی رشد حرفه‌ای خود را تامین کرده‌اند. نظریه‌پردازان جنگ سرد، همچون گذشته بر حفظ برخورد شدید با روسیه نوین تاکید و ادعا می‌کنند که باید از احیای تمایلات سلطه‌گرانه روسیه جلوگیری کرد. ولی با وجود این که برخوردهای ایدئولوژیک می‌توانند به حکم نیروی جبر بر شکل‌گیری خط سیاست خارجی نسبت به فدراسیون روسیه اثر بگذارند، ساده‌انگاری خواهد بود، چنانچه فقط کلیشه‌های ذهنی دوران گذشته نه چندان دور در نظر گرفته شوند. آنچه که مهم‌تر است نه دیدگاه‌های ضد کمونیستی، بلکه ذهنیت خاص امریکایی است که مدت‌ها پیش شکل‌گرفته و ویژگی‌های روان‌شناختی سیاست خارجی امریکا را تعیین کرده است. درک این ویژگی‌ها امکان طراحی راهبردی بازدارنده از توسعه طلبی جهانی امریکا را خواهد داد. (آ.گ. زادوخین، 1384:239) معتقدان به سیاست شرق محوری بر این باور می‌باشند که روسیه نمی‌تواند الگوی آزادی‌خواهانه غربی را در اقتصاد و

سیاست خود به کار گیرد، بلکه باید راه دیگری غیر از آن را پی گیرد. استانکوویچ گرایش غرب‌گرایانه (آتلانتیک‌گرا) را در سیاست خارجی روسیه برای منافع ملی این کشور زیانبار تلقی نموده است. (کولایی، 267:1385)

در سطح جهانی، طرفداران اوراسیاگرایی مخالف یک جانبه‌گرایی و ایجاد نظام تک قطبی هستند و ضمن تاکید بر ضرورت تقویت سازمان ملل از ایده چند جانبه‌گرایی حمایت می‌نمایند. اوراسیاگرایان با اشاره به حضور میلیون‌ها مسلمانان در جامعه روسیه معتقد هستند همزیستی مسالمت آمیز مسلمانان و روس‌ها ایجاد می‌کند تا مناسبات روسیه با جهان اسلام گسترش یابد. (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، (الف)، 294:1384)

جمهوری تاتارستان در روسیه امروز نمادی از یک جمهوری موفق در حال توسعه و دموکراتیک است که اکثریت مسلمان آن با حکومت مسکو روابط خوبی برقرار کرده‌اند؛ روسیه خواهان گسترش این الگو به تمامی جمهوری‌های مسلمان‌نشین است. (نوازی، 26:1389)

روسیه به دلیل مشکلات زیادی که با آنها مواجه است، نمی‌تواند به صورت یکجانبه به عنوان یک قطب و کانون اصلی قدرت در نظام بین‌الملل عمل کند و یا به تنهایی نقش یک هژمون را ایفا نماید؛ این مشکلات مسائل مختلف سیاسی- اجتماعی، جمهوری‌های جدایی طلب و در رأس آنها مشکل توسعه نیافتگی اقتصادی و فاصله به نسبت زیادی که در زمینه فناوری‌های مدرن و صنایع نوین با رقبای خود در اروپا و آمریکا دارد را شامل می‌شود، لذا باید به فکر همکاری و اتحاد با کشورهای نظیر چین و هند در چارچوب نهادی مانند سازمان همکاری شانگهای باشد تا بتواند جایگاه تعیین کننده‌ای در نظام بین‌الملل کسب کند. (Magen and Bagno-Moldavsky, 2011: 77) روسیه از طریق سازمان همکاری شانگهای تلاش خود را جهت ممانعت از تک قطبی شدن نظام بین‌الملل، تنظیم مطلوب‌تر جریان جهانی شدن و ایجاد موازنه در مناسبات بین‌المللی افزون می‌کند. چنانچه روسیه و چین موفق گردند در قالب گسترش فعالیت‌های سازمان همکاری شانگهای، حوزه مشترک ظرفیت‌های خود را توسعه دهند، می‌توانند آن را در چارچوب چندقطبی‌گرایی و یا منطقه‌گرایی و مشارکت‌های منطقه‌ای توجیه نموده، آنگاه تا حدودی در تحقق همگرایی راهبردی موفق خواهند گردید. (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، (ب)، 56:1388)

روسیه در مسئله سپر دفاع موشکی آمریکا که برای نصب در خاک اروپا طراحی شده بود، علاوه بر آمریکا با اروپا نیز فاصله بیشتری پیدا کرد و جهت تضعیف موقعیت هم‌پیمانان آمریکا در

اوکراین که با انقلاب نارنجی روی کار آمده بودند و ارسال یک پیام مهم به شرکای اروپایی خود، قیمت گاز صادراتی به اروپا را به سه برابر افزایش داد. (Gomrat, 2010: 10-11) الکساندر دوگین، فیلسوف سنت‌گرا و رهبر جنبش اجتماعی-سیاسی اورآسیا می‌گوید: "اگر روسیه واقعاً اندیشه متحدکننده‌ای داشته باشد، این اندیشه حتماً با ایده اوراسیایی ارتباط خواهد داشت. در حال حاضر تقلید کورکورانه از غرب، بازگشت به الگوی اتحاد جماهیر شوروی و ملی‌گرایی امپراتوری روسیه نمی‌توانند با این اندیشه رقابت کنند و می‌توان گفت این اندیشه راه سوم است. (G.Dugin, 2005)" دیدگاه سرگئی استانکوویچ مشاور یلتسین در این راستا قابل اشاره است. او در مجله «منافع ملی»¹ نیاز روسیه به یک رسالت تاریخی را مطرح ساخت که فراتر از فرصت طلبی‌های ملی‌گرایانه است و بر نقش روسیه به عنوان یک پل در میان شرق و غرب تأکید نمود. تاثیر دیدگاه‌های تولستوی و داستایوفسکی بر این گروه بسیار زیاد است. (کولایی، 266:1385)

ج) رویکرد ملی‌گرایانه - مرکزگرایانه

این رویکرد از سوی طیف ملی‌گرایان و اسلاوگرایان در دستگاه سیاست خارجی روسیه حمایت می‌شود و به دنبال تحقق مولفه‌های کلی زیر است:

- ملی‌گرایی مبتنی بر واقع‌گرایی در چارچوب تبدیل شدن به یکی از کانون‌های قدرت در جهان چند قطبی احتمالی آینده؛
- توسعه مناسبات با خارج نزدیک (حوزه اسلاو) و جمهوری‌های جداشده اتحاد جماهیر شوروی در آسیای مرکزی و قفقاز؛
- منافع ملی، شاخص اصلی جهت‌گیری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها است و بر خلاف دوران شوروی، ایدئولوژی در این امور تعیین‌کننده نیست؛
- ایجاد نوعی موازنه عقلانی بین کشورهای شرقی و غربی در تنظیم روابط بین‌المللی فدراسیون روسیه.

مرکزگرایی شکل تکامل یافته ملی‌گرایی است که با به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین به عنوان رئیس جمهور روسیه قوت گرفت. در این اندیشه تامین منافع ملی روسیه در اولویت است و معتقد است از هر راهی که امکان‌پذیر باشد می‌بایست برای دفاع از منافع ملی

¹ National Interest

و امنیت ملی روسیه تلاش نمود. واقع‌گرایی و عمل‌گرایی دو ویژگی اصلی این اندیشه در عرصه سیاست خارجی است. مرکزگرایان برای رسیدن به اهداف خود از انعطاف لازم برخوردار هستند و آمادگی دارند حتی با مخالفین نیز معامله نمایند. آنها معتقد می‌باشند که روسیه دشمن و دوست دائمی ندارد، بلکه منافع دائمی دارد از این رو هر جا احساس کنند که می‌توانند منافعی را برای روسیه به دست آورند، حاضر می‌شوند. اقتصاد در منطق مرکزگرایان از سیاست مهم‌تر است و با توجه به مشکلات اقتصادی روسیه تلاش می‌کنند با جذب سرمایه‌گذاری و انتقال فن‌آوری توان اقتصادی روسیه را افزایش دهند. (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، الف)، (1388:295) مرکزگرایان حوزه جمهوری‌های مستقل مشترک المنافع را در صدر اولویت‌های سیاست خارجی خود قرار می‌دهند. سیاست عام مرکزگرایان نسبت به این جمهوری‌ها حفظ و تقویت انحصارات روسیه در این منطقه می‌باشد. جمعیت عظیم اسلاو ساکن در قفقاز و آسیای مرکزی نفوذ روسیه را تسهیل کرده‌اند. تحکیم و تقویت ساختارهای سیاسی-اقتصادی-فرهنگی در دوران اتحاد جماهیر شوروی، این ارتباط را تداوم بخشیده است. (کولایی، 1389:258) آنها با تقسیم این جمهوری‌ها به همگرا و واگرا از انحصاراتی که در این جمهوری‌ها دارند برای ممانعت از واگرایی و تشویق به همگرایی استفاده می‌کنند. در بین جمهوری‌های مستقل مشترک المنافع، قزاقستان، بلاروس و اوکراین از اولویت بیشتری برای آنها برخوردار است. (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، الف)، (1388:295) رشد جریان‌های افراطی در روسیه در پاسخ به سیاست‌های هواداری گسترده از غرب در اقتصاد و سیاست این کشور، بر دستگاه وزارت امور خارجه تاثیر جدی داشت. این فشارها سبب تسریع در روند دگرگونی در سیاست خارجی روسیه گردید. وضعیت روس‌های ساکن جمهوری‌های پیرامون نیز بر توسعه این گرایش تاثیر جدی داشت. حضور حدود 25 میلیون روس در "خارج نزدیک" که حدود نیمی از آنها در اوکراین زندگی می‌کنند، بر حساسیت ملی‌گرایان افزود. (کولایی، 1385:267)

اهمیت مسائل روس‌های ساکن در جمهوری‌های پیرامون روسیه سبب گردید، کوزیرف نیز ضرورت مداخله روسیه را برای حفظ حقوق آنها مطرح سازد. به بیان او عدم مداخله روسیه در جمهوری‌های پیرامون، سبب مورد تهدید قرار گرفتن موقعیت ژئوپلیتیک روسیه که در طول قرون به دست آورده است، می‌گردد. (Crow, 1994: 37) روسیه خواهان آن است که با منسجم کردن جمهوری‌های جدا شده اتحاد جماهیر شوروی در قالب جامعه

کشورهای مستقل مشترک المنافع و ایفای نقش کلیدی در میان آنان، جهت‌گیری‌های آنان را تحت تاثیر قرار داده و رهبری آنان را بر عهده بگیرد. (یزدان پناه درو، 1389: 13) در حالی که فدراسیون روسیه جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی را حوزه منافع حیاتی خود قلمداد می‌کند، امریکا خواهان عقب راندن روسیه به درون مرزهای فدراسیون و جلوگیری از احیای نفوذ آن در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز است که مورد حمایت بسیاری از رهبران این کشورها نیز قرار گرفته است. از طرف دیگر این کشورها در برخی موارد از جمله مسئله گروه‌های اسلام‌گرا و سرکوب آنها نیاز به حمایت روسیه دارند و همواره از روسیه کمک گرفته‌اند. لشگر 201 روسیه در جنگ داخلی تاجیکستان، برای تامین امنیت و آرامش در این جمهوری به طور موثر وارد عمل شد. روسیه با بسیج کشورهای دیگر در آسیای مرکزی، کوشید تهدیدهای ناشی از گسترش درگیری‌های خونین میان نیروهای مخالف دولت دوشنبه، اسلام‌گرایان و ملی‌گرایان را مهار سازد. رهبران آسیای مرکزی نیز بسیار نگران آن بودند که امواج ناآرامی و بی‌ثباتی از تاجیکستان به قلمرو آنان انتقال یابد. اسلام کریم اف در ازبکستان در این زمینه بیشترین نگرانی را داشت. دره فرغانه که از قرقیزستان تا ازبکستان و تاجیکستان امتداد دارد، مناطق بسیار مستعدی را برای گسترش گرایش اسلام‌خواهی در خود جای داده است (کولای، 1389، 243-244)

مرکزگرایان اتحادیه اروپا را اولویت دوم سیاست خارجی خود می‌دانند و تقویت همگرایی با این سازمان را برای آینده روسیه ضروری می‌شمارند. آنها تلاش می‌کنند از طریق هماهنگ کردن سیاست‌های خود با این اتحادیه، بین آنها و امریکا شکاف ایجاد کنند. مرکزگرایان داشتن مناسبات تنش‌آمیز با امریکا را به مصلحت منافع درازمدت روسیه نمی‌دانند. آنها در برخی موارد که منافع روسیه اقتضا کند با امریکا همکاری نموده و یا وارد معامله می‌شوند. روسیه به منظور مبارزه با تروریسم در افغانستان، کمک‌هایی را در زمینه پشتیبانی لجستیکی از آمریکایی‌ها، تامین سوخت وسایل نقلیه و ایجاد مسیر ارتباطی امن برای آنها انجام داد. (Piontkovsky, 2006: 8) آنها در عین مقاومت در مقابل اقدام‌های یک‌جانبه امریکا، حفظ روابط دوستانه با این کشور را از اولویت‌های خود می‌دانند. (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، (الف)، 1388: 295) پوتین در سفری تاریخی به عنوان نخستین رئیس جمهور فدراسیون روسیه در اکتبر 2007 در چارچوب اجلاس سران کشورهای حاشیه دریای خزر از تهران، دیدار کرد که این سفر حاوی پیام مهمی برای غرب

بود. مدت کوتاهی پس از آن روسیه 82 تن اورانیوم غنی شده مورد نیاز برای تزریق و راه اندازی نیروگاه اتمی بوشهر را به ایران ارسال کرد. (Dannreuther and March, 2010: 218) این اقدام اگرچه در راستای سیاست‌های کلان روسیه برای تامین منافع ملی خود ارزیابی می‌شود، اما از طرفی رویکرد دنباله روی و انفعالی در سیاست خارجی روسیه را نیز نفی می‌کند. بی‌تردید تحولات بین‌المللی پایان قرن بیستم سبب دگرگونی جدی در چارچوب‌های شکل‌گیری سیاست‌های داخلی و خارجی روسیه گردیده است. موقعیت نظامی روسیه در سطح نظام بین‌المللی همچنان دارای اهمیت و اعتبار اساسی است. این کشور دارای ظرفیت عظیم بالقوه‌ای برای ایفای یک نقش برتر در جهان می‌باشد. این تمایل برای ایفای نقش برتر در جهان ریشه در تاریخ روسیه دارد. توانایی‌های موجود در پیوند با گرایش‌های تاریخی و فرهنگی زمینه را برای ایفای این نقش هموار می‌سازد. (کولایی، 268:1385)

روی کار آمدن دمیتری مدودیف به عنوان رئیس جمهور روسیه پس از ولادیمیر پوتین نشانه‌ای از خواست مرکزگرایان برای ادامه مسیر در روندی دموکراتیک داشت. مدودیف همان مسیری را ادامه داد که پوتین شروع کرده بود و هیچ تغییر بنیادی را در اصول سیاست خارجی و یا راهبردهای روابط بین‌الملل فدراسیون روسیه ایجاد نکرد. از همان ابتدا برخی معتقد بودند که مدودیف در توافقی با پوتین، قرار است تنها یک دوره رئیس جمهور باشد و پس از وی دوباره پوتین برای دو دوره قدرت را به دست خواهد گرفت. این فرضیه با انتخاب پوتین به عنوان نخست وزیر روسیه تقویت شد به عبارتی پوتین خود بر پیشبرد سیاست‌های کلان روسیه در دوران مدودیف نیز نظارت مستقیم داشت و درون سیستم قدرت ماند. با بیان این مطالب به روشنی می‌توان گفت که رهبری مرکزگرایان در حال حاضر با ولادیمیر پوتین است که شخصیت‌هایی نظیر سرگئی ایوانف، ایگور ایوانف و بوریس گریزولوف از سیاست‌های وی پیروی می‌کنند. منتقدین این رویکرد معتقد هستند که چون نگاه مرکزگرایان بیشتر سودانگاران است از این رو در دراز مدت روسیه را از داشتن دوستان دایمی و متحدان استراتژیک محروم می‌کند. (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، (الف)، 296:1388) در سال 2000، ایران و روسیه توافق کردند تا به مبادله مستمر ایده‌ها و طرح‌ها در مسایل نظامی بپردازند.

اندکی پس از حمله نظامی امریکا به عراق در سال 2003، سرگئی ایوانف وزیر دفاع فدراسیون روسیه از ایران دیدار کرد تا گام‌های بعدی همکاری‌های نظامی دو کشور برداشته

شود. در آن زمان صحبت‌هایی پیرامون انتقال برخی از تجهیزات نظامی روسیه به ایران مطرح شد که پیام روشنی به غرب و امریکا مبنی بر هوشیاری روسیه در مورد وقایع پیرامونی آن داشت. (Dannreuther and March, 2010: 215)

یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان مرکزگرا، یوگنی پریماکوف وزیر خارجه و نخست وزیر سابق روسیه در سال‌های 1996 تا 1999 می‌باشد. بحران‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که در زمان حاکمیت غرب‌گرایان در روسیه پیش آمد به تدریج زمینه را برای روی کار آمدن مرکزگرایان فراهم کرد. پریماکوف در اتحاد مرکزگرایان نقش مهمی داشت و ابتدا رهبری حزب میهن در سراسر روسیه را به عهده گرفت که در حزب وحدت ادغام شد و با هم حزب روسیه متحد را تشکیل دادند. با روی کار آمدن پوتین به عنوان رئیس جمهور و اتخاذ سیاست‌های واقع‌گرایانه و عمل‌گرایانه، مرکزگرایان نیز به طور کامل از وی حمایت به عمل آوردند. حزب روسیه متحد مرکزگرایان را در دوما نمایندگی می‌کند و اکثریت کامل پارلمان را در اختیار گرفت، اگرچه در انتخابات پارلمانی 2011 تعداد کرسی‌های کمتری را به دست آورد، اما همچنان حزب اول در دوما روسیه است و بیشترین کرسی‌ها را در اختیار دارد. مقام‌های غربی روسیه را به تقلب در انتخابات به نفع حزب روسیه متحد متهم کردند، اما مقام‌های روسی کاملاً این ادعاها را بی‌اساس خواندند. نباید از نظر دور داشت که سنت اقتدارگرایی با فرهنگ زیست اجتماعی-سیاسی ملت روس درآمیخته است؛ در برهه‌ای از تاریخ این اقتدارگرایی در حکومت تزاری و زمانی در نظام کمونیستی تجلی می‌یابد و اگر حزب روسیه واحد این روش را در پوشش دموکراتیک ادامه دهد، جای تعجب ندارد. به علت سیاست‌های ملی‌گرایانه و در اولویت قرار دادن منافع ملی و تلاش برای ارتقای جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل، مردم روسیه از حکومت مرکزگرایان تا زمانی که به بحران ناکارآمدی محسوس دچار نشوند یا سیاست‌های خود را تغییر ندهند، حمایت خواهند کرد. در مورد این واقعیت که مردم روس دارای گرایش‌های ملی‌گرایی هستند و از هرگونه تلاش جهت قدرتمندتر شدن روسیه حمایت می‌کنند در سطح کارشناسان مسائل روسیه یک وحدت نظر محسوس وجود دارد.

انتخاب مجدد پوتین به مقام ریاست جمهوری فدراسیون روسیه نویدبخش استمرار راهبرد مرکزگرایی با قدرت و توان بیشتری است. شاخص‌های واقع‌گرایی و عمل‌گرایی در پوتین ملموس‌تر تجلی می‌یابد. وی از زمانی که به عنوان افسر «ک.گ.ب» در زمان اتحاد

جماهیر شوروی در دوره جنگ سرد در آلمان شرقی انجام وظیفه می‌کرد تا رسیدن به مقام‌های سیاسی نخست وزیری و ریاست جمهوری در روسیه نه تنها تجارب ارزشمند و بی‌بدیلی را کسب کرده، بلکه نحوه تعامل با جهان خارج و به خصوص غرب را به خوبی فراگرفته و نقاط ضعف و قوت سیاست‌های راهبردی روسیه را در دهه‌های اخیر به دقت می‌داند.

پوتین از غرب ناامید شده است و این فقط به دلیل این نیست که غرب به روسیه احترام نمی‌گذارد و حاضر نیست با روسیه به عنوان شریک برابر همکاری کند؛ امروز اوضاع بدتر هم شده است؛ سیاست‌های غرب ناکارآمد و کوتاه بینانه اتخاذ می‌شود و در بسیاری شاخه‌ها شکست خورده و از دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده ناکام مانده است. طرح‌های غرب آن گونه که انتظار می‌رفت پیش نمی‌رود و غرب با مسائلی همچون بیداری جهان عرب، ایران، کره شمالی و حتی بحران اقتصادی غرب و حوزه یوررو مواجه می‌باشد؛ پوتین به وضوح عدم موفقیت طرح‌های غرب را در تمامی این موضوعات مشاهده می‌کند. پوتین وزن سنگین سیاسی غرب را درک می‌کند، اما دیگر زیاد نگران نیست چون از شکست طرح‌های آنان اطمینان دارد. پوتین تصویر نظام بین‌الملل را به عنوان یک کل می‌نگرد و معتقد است هر اقدامی باید نتایج ملموسی داشته باشد و عواقب هر تصمیمی به دقت سنجیده و محاسبه شود. (Gloalaffairs, 5 Apr, 2012)

بعید به نظر می‌رسد که پوتین حمله نظامی احتمالی امریکا علیه ایران را نادیده بگیرد و در مقابل امریکا خود را به غفلت بزند و واکنشی نشان ندهد. برخی از ناظران بر این باور هستند که همراهی پوتین با ایران در برنامه هسته‌ای، پیام روشنی برای غرب خواهد بود که حکومت پوتین برای تامین منافع خود تا ابد منتظر غرب نخواهد ماند. (CBS, 5 Apr, 2012) پوتین در مبارزهای انتخاباتی خود برای تصدی مقام ریاست جمهوری روسیه بارها به سیاست نادرست غرب در قبال ایران اشاره کرد و از مواضع سیاسی و تلاش‌های ایران برای دستیابی به پیشرفت‌های علمی و صنعتی دفاع کرد و به غرب در خصوص هرگونه مداخله نظامی در سوریه و یا حمله نظامی علیه ایران هشدار داد و عواقب هرگونه حمله نظامی علیه ایران را فاجعه‌بار خواند. (WOT, 5 Apr, 2012) در این زمینه پوتین در یکی از سخنرانی‌های خود اظهار داشت: "روسیه از رشد فزاینده تهدید به حمله نظامی علیه ایران نگران است. پیامدهای چنین اقدامی غیر قابل تصور خواهد بود، هرگونه حمله نظامی علیه ایران از نظر مسکو غیر قابل قبول است. ما حق ایران را برای داشتن برنامه صلح آمیز

هسته‌ای از جمله غنی‌سازی اورانیوم برای مقاصد علمی و صنعتی را به رسمیت می‌شناسیم". (CNN, 5 Apr, 2012)

این امر تا جایی جدی شده که ولادیمیر پوتین به طور مستقیم در تلویزیون دولتی روسیه اشاره می‌کند که غرب به دنبال تغییر رژیم در ایران است. وی همچنین روش ایالات متحده آمریکا در تامین امنیت ملی خود از طریق نابودی امنیت سایر مناطق جهان را به شدت محکوم کرد. (RT, 5 Apr, 2012) پیروزی ولادیمیر پوتین در انتخابات ریاست جمهوری روسیه سبب پیدایش آینده‌ای امیدوارکننده‌تر در روابط تهران - مسکو خواهد شد و روسیه در برابر سیاست‌ها و فشارهای ضدایرانی غرب مخالفت و مقاومت بیشتری خواهد کرد. مخالفت پوتین با این گونه سیاست‌ها بسیار شدید خواهد بود و تجارب ارزنده او کمک بزرگی در اتخاذ سیاست‌های خارجی مناسب روسیه خواهد بود؛ در حالی که مدودیف برخورد نرمی با سیاست‌های ضد ایرانی غرب داشت. (FARSNEWS, 5 Apr, 2012) در هر حال همچنان عوامل اصلی واقع‌گرایی و عمل‌گرایی هستند که سیاست دولت مرکزگرای پوتین را شکل خواهند داد، اما به نظر می‌رسد که این عوامل این بار پوتین را بیشتر از گذشته از غرب دور و متوجه سازمان همکاری شانگهای و کشورهای مستقل جهان همچون جمهوری ایران خواهند کرد.

نتیجه‌گیری

اگرچه احتمال در پیش گرفتن راهبردهای کلان اروآتلانتیک‌گرایی یا ارواسیاگرایی دارای پشتوانه‌های نظری و تاریخی هستند و هر کدام از آنها به وسیله عوامل و شاخص‌های متعددی پشتیبانی می‌شوند و نیز حمایت پاره‌ای از متفکرین و شاید حتی بخشی از مسئولین رده بالای روسی را دارند؛ اما در مجموع احتمال اتخاذ راهبرد مرکزگرایی و ادامه سیاست ملی‌گرایی مبتنی بر واقع‌گرایی جهت تامین حداکثر منافع ملی، بیشتر ارزیابی می‌شود و به وسیله عوامل و شاخص‌های بیشتر و قوی‌تری نیز حمایت می‌شود. ساخت سیاسی - اجتماعی روسیه برای تصدی قدرت توسط یک مرام سیاسی برای مدت طولانی سازگار است، همان طور که در تجربه حکومت تزاری و نظام کمونیستی این را ثابت کرده است. ادامه روند حضور مرکزگرایان در قدرت و تداوم واقع‌گرایی و عمل‌گرایی بر اساس شاخص تامین منافع ملی و امنیت ملی که ویژگی بارز مرکزگرایان می‌باشد، محتمل و ممکن

است. به عبارت دیگر محتمل‌ترین حالت ممکن برای راهبرد آینده روابط بین‌الملل روسیه در قرن بیست و یکم، راهبرد مرکزگرایی - ملی‌گرایی می‌باشد. این سناریو می‌تواند به وسیله حزب روسیه متحد به رهبری پوتین و متحدان وی و یا به وسیله هر جایگزین دیگری در میان معتقدان به سیاست مرکزگرایی حفظ و تثبیت شود. آنچه که می‌تواند این روند را با مشکل اساسی رو به رو سازد، احساس ناکارآمدی محسوس قدرت حاکم و شیوع فساد در میان مسئولین حکومتی و یا تغییر رویکرد حاکمان کرملین و نزاع داخلی مرکزگرایان بر سر قدرت است.

این اندیشه که روسیه دوست یا دشمن دایمی ندارد، بلکه منافع دایمی دارد، حکایت از همین استراژی کلان جهت تامین منافع ملی روسیه در تمام حوزه‌ها، معادلات و مسائل نظام بین‌الملل دارد. این رویکرد در مسائل مختلفی که روسیه به نوعی با آنها مرتبط است مانند: بحران قره باغ، برنامه هسته‌ای ایران و نیروگاه بوشهر، مخالفت با سپر دفاع موشکی آمریکا و از طرفی همکاری با آمریکا در بسیاری از مسائل بین‌المللی به وضوح قابل مشاهده است. از سوی دیگر توجه به این نکته بسیار پراهمیت است که این اندیشه از سوی اکثر مردم روس حمایت می‌شود. روح اقتدارگرایی و حمایت از بازیابی جایگاه قدرتمند روسیه در نظام بین‌الملل در اکثر روس‌ها وجود دارد. از دیگر سو، کشورهای غربی آنگاه که احساس کنند روسیه در مسئله‌ای به دلیل اولویت تامین منافع ملی خود، قصد همکاری با آنها را ندارد و بنا دارد که سیاستی بر خلاف منافع غرب اتخاذ کند، با استفاده از سازمان‌های بین‌المللی در مسائلی همچون نقض حقوق بشر، آزادی سیاسی بر روسیه فشار سیاسی - رسانه‌ای وارد می‌کنند. درستی این مطلب آنجا آشکار می‌گردد که کشورهای غربی در مواردی که منافع ملی روسیه با منافع غرب منطبق یا هم راستا می‌شود و با همدیگر در یک بازی برد- برد همکاری می‌کنند، دیگر روسیه را به نقض این مواد متهم نمی‌کنند.

مرکزگرایان از یک سو برای مقابله با اقدامات یکجانبه آمریکا و قطع نفوذ آمریکا در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز (حوزه اسلاو) با سایر قدرت‌های منطقه‌ای مخالف آمریکا در موضوعات مشخصی همکاری می‌نمایند و با تعمیق نفوذ خود در سازمان همکاری شانگهای قصد دارند سدی در مقابل اقدامات یکجانبه ایالات متحده ایجاد کنند و از سوی دیگر با گسترش مناسبات خود با اتحادیه اروپا و تلاش برای قرار گرفتن در کنار کشورهای اروپایی در یک موضع مشترک در مسائل بین‌المللی درصدد هستند میان اروپا و آمریکا فاصله ایجاد

نمایند یا حداقل از همکاری آنها در تمام زمینه‌ها جلوگیری نمایند. بنابراین توجه به شاخص تامین منافع ملی بسیار حائز اهمیت است به همین دلیل است که روس‌ها در بسیاری از موضوعات موجود در نظام بین‌الملل حتی با ایالات متحده نیز وارد معامله می‌شوند، برآیند تمام این مباحث تاییدی بر سیاست عمل‌گرایی و واقع‌گرایی است که شاخصه عینی مرکزگرایان است. عمل‌گرایی روسی به وضوح در بحران گرجستان و مداخله مستقیم ارتش روسیه مشاهده گردید. درایت، ذکاوت و هوشمندی مرکزگرایان در تصمیم‌گیری‌های حساس در شرایط بحرانی و نحوه تعامل با مشکلات داخلی و مسائل بین‌المللی تعیین‌کننده میزان موفقیت یا عدم موفقیت آنها خواهد بود.

منابع و مأخذ

1. آ.گ. زادوخین و سنایی، مهدی (1384)، "سیاست خارجی روسیه؛ خودآگاهی و منافع ملی"، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
2. احمد، نقیب زاده (1369)، "تحولات روابط بین‌الملل"، انتشارات قومس، چاپ دوم، تابستان.
3. ثقفی عامری (1379)، "میانی و رویکردها و سیاست راهبردی روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 29.
4. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه (الف) (1388)، "فدراسیون روسیه"، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، کتاب سبز.
5. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه (ب) (1388)، "سازمان همکاری شانگهای"، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، کتاب سبز.
6. سوری، امیرمحمد (1389)، "نشست لیسبون: آغاز همکاری‌های دو جانبه روسیه و ناتو"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 72، زمستان.
7. کرمی، جهانگیر (1384)، "تحولات سیاست خارجی روسیه"، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
8. کولایی، الهه (1385) چاپ دوم، "سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه"، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
9. کولایی، الهه (1389)، "سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی"، تهران: انتشارات سمت.
10. ملچین، لئونید و یوگنی، پریماکوف (1379)، زندگی یک دولتمرد، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران.
11. نوازی، بهرام (1389)، "الگوی تاتارستان در برخورد با فدراسیون روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 72، زمستان.
12. یزدان پناه درو، کیومرث (1389)، "اتحادیه شانگهای: چشم اندازها، بیم‌ها و امیدها"، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

13. G.Dugin.ROF, Alexander (2005), "Eurasian Mission (Program Material of International Eurasian Movement)", Moscow, Evrazia.

14. Kozyrov, Andrei (1994), "A Strategy for Partnership", International Affairs, No.8, July.

15. Kozyrov, Andrei (1994), "The Lagging Partnership", Foreign Affairs, Vol.73, No.3, May/June.

16. Piontkovsky, Andrei (2006), "**East or West? Russia's Identity Crisis in Foreign policy**", London: The Foreign Policy Centre.
17. J.Valdez (1995), "**The West and Russian Foreign Policy**", London: M.E sharp.
18. Braithwaite, Rodric (1994), "**Russian Realities and Western Policy**", Survival, Vol.36, No.3, Autumn.
19. Dannreuther, Roland and March, Luke (2010), "**Russia and Islam**", State, Society and Radicalism, London: Routledge.
20. Crow, Suzanne (1994), "**Russia Promotes the CIS as an International Organization**", RFE/RL Research Report, Vol.1, No, 18 March.
21. Gomrat, Thomas (2010), "**Europe in Russia's Foreign Policy: Important but no Longer Pivotal**", Paris: Russia/NIS Center, May.
22. Tolz, Vera (1992), "**Russia: Westernizers Continue to Challenge National Patriots**", RFE/RL Research Report, Vol.1, No.49 ,11 December.
23. Afanasiev, Yuri (1994), "Russian Reform is Dead", **Foreign Affairs**, Vol.73, No.1, March/April.
24. Brezezinski, Zbigniew (1994), "**The Premature Partnership**", Foreign Affairs, Vol.73, No.1, March/April.
25. Magen, Zvi and Bagno-Moldavsky, Olena (2011), "**New Directions in Russia's Foreign Policy: Implications for the Middle East**", Strategic Assessment, Volume 13, No. 4 , January.
26. Globalaffairs.ru, Lukyanov, Fyodor (2012), "**Vladimir Putin in a World of Risks and Danger**", <http://eng.globalaffairs.ru/redcol/Vladimir-Putin-in-a-World-of-Risks-and-Danger-15482> , 5 April.
27. CBSNEWS.COM (2007), "**Putin and Iran**", <http://www.cbsnews.com/stories/2007/10/17/politics/animal/main3379121.shtml> 5 Apr 2012.
28. WOTNEWS.COM.AU (2012), "**Putin Warns West over Syria, Iran**", http://wotnews.com.au/news/Vladimir_Putin_and_Iran/ , 5 April.
29. CNN.COM (2012), "**Putin: Iran Nuclear Issue must be Settled Peacefully**", http://articles.cnn.com/2012-02-27/world/world_europe_russia-iran-putin_1_united-russia-party-dmitry-medvedev-iran-nuclear-issue?_s=PM:EUROPE , 5 April.
30. RT.COM (2012), "**Putin: The West Wants Regime Change in Iran**", <http://www.rt.com/politics/putin-regime-iran-usa-175/> , 5 April.
31. FARSNEWS.COM (2012), Sanaei, Mehdi, "**Senior MP Confident about Iran-Russia Closer Ties during Putin Era**", <http://www.english.farsnews.com/newstext.php?nn=9101140322>, 5 April.